

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر شما به این قضیه نگاه کنید می بینید همیشه ابوهریرها بوده اند در زمانه، ابوهریره ها، ابودرداها، بادمجان دور قاب چین ها و مؤولین و موجهین همیشه بوده و ما می گوئیم زمان پیغمبر و بعدش آمدند و روایت جعل کردند و نمی دانم آن آقایان را گذاشتند سرکار و آن وقت برای مردم به اصطلاح هی تأیید و اینها بگیرند به هر حال همیشه بوده، همیشه این قضیه و این مسئله بوده الان هم هست. بعد از زمان مرحوم آقا از همین ابوهریرها چقدر پیدا شدند؟ طرف می آید قسم می خورد به امام رضا به همین گنبد قسم، من پیش آقا بودم ایشان فرمودند فلان، چطور بنده چهل سال پیش آقا بودم نشنیدم! من که پسر او هستم نشنیدم، به امام رضا قسم می خورد می گفت به همین گنبد قسم پیش آقا بودم و ایشان این طور فرمودند و افراد دیگر. یک شخصی آمده بود پیش ما من این را هم گفتم که یعنی

اینها چیزهایی است که خیلی آدم باید حواسش را جمع کند خیلی باید جمع باشد.

خدا رحمت کند مرحوم علامه طباطبایی را تأکید داشتند بر این که باید انسان نسبت به خبری که به او می‌رسد دقت کند و تحقیق کند و هر خبری را نمی‌شود قبول کرد، مرحوم سید مرتضی که اصلاً خبر واحد را قبول نداشت می‌گفت خبر واحد اصلاً سندیت ندارد البته خب نظرش عام نبود این به خاطر همین بود دیگر، هر کسی می‌آمد و درمی‌آورد و خیلی راحت، طرف می‌آید به من می‌گوید که آقا مطلبی که به نظر شما می‌رسد درست است بگو و به آقا نسبت بده به همین راحتی به همین آسانی به آقا نسبت بده!! بگو آقا فرمودند، پدرت گفته است، خب اینها آمدند آن وقت دین درست کردند برای مردم دیگر! اینها آمدند برای مردم اعتقاد درست کردند، آن وقت شما ببیند چه کسانی دنبال اینها رفتند؟ افرادی مثل ما رفتند؟ خب ما نرفتیم چه کسانی رفتند؟ همین‌هایی که می‌بینید هستند و اینها همان کسانی هستند که مرحوم آقا می‌گفتند سیاهی

لشگر است این سیاهی لشگرها می‌روند دنبال این گونه مسائل. روایاتی که ابوهریره و نمی‌دانم سمره و اینها درآوردند برای خلافت آنها این روایتها را عمار هم می‌شنید سلمان هم می‌شنید اینها هم می‌شنیدند خب چرا ترتیب اثر نمی‌دادند؟ آن سیاهی لشگرها ترتیب اثر می‌دادند آنهایی که یک چیزی در آنها هست نقاط ضعفی هست از همان نقاط ضعف آنها وارد می‌شوند.

بسم الله الرحمن الرحيم

کیفیت ترسیم مسئله مثال افلاطونی و تفوق آن

بر حقیقت عالم مثال

راجع به مثل افلاطونی صحبتی که شد اگر نظر رفقا باشد عرض کردیم که مسئله‌ای در این جا برتر از آن چه را که خب افراد به اصطلاح اهل بصیرت نقل کرده‌اند که تمام آن چه که در این عالم، صورت خارجی و صورت شهودی دارد یک جنبه حکایی دارد در عالم مثال و آن عالم مثال صورت حقیقی آنها است که انسان بر آن صورت حقیقی نمی‌تواند اطلاع پیدا کند مگر این که آن ابزار اطلاع

را در اختیار داشته باشد و تأهل برای وصول به آن صورت حقیقی را واجد باشد این مطلبی است که خوب بیان می‌کند، ادله و شواهد هم بر این مسئله هست و درست هم هست مسئله همین طور است و به همین کیفیت است.

آن چه را که خدمت رفقا عرض شد یک مسئله ای است که از این قضیه دقیقتر است و عرض ما این بود که بله صورت مثالی جنبه واقعی صورت اعیانی اشیاء است ولکن به چه صورت؟ آیا بین این دو انفصال است که خوب انفصال معنا ندارد، معنا ندارد بین جنبه علی و جنبه معلولی انفصال وجود داشته باشد نفس الانفصال موجب عدم است یا عدم در معلول یا عدم در علت و یا هر دو، چون اگر آن حیثیت علی را ما در نظر بگیریم آن حیثیت علی قائم به طرفین است نمی‌شود علت را در نظر بگیریم بدون معلول، البته تقدم طبیعی وجود دارد که همان تقدم علی باشد اما نه این که آن حیثیت علی باعث بشود شما معلول را به طور کلی مدّ نظر قرار ندهید اگر می‌گویید که پروردگار خالق است مخلوقی باید

باشد تا آن حیثیت برای ربوبیت به این اتصاف ثابت بشود اگر می‌بینید خدا رازق است باید مرزوقی وجود داشته باشد بدون وجود مرزوق خارجی اتصاف آن ربوبیت به صفت رازقیت ممتنع است.

همین طور در مسئله علیت و معلولیت آن حیثیت علی اقتضا می‌کند معلولیت را، امکان ندارد شما علت را متصف به علیت بکنید در حالی که برای او معلولیتی در نظر نگیرید و محال است معلولیتی برای او شما در نظر بگیرید بدون این که علیت در این جا ملاحظه شود نفس وجود علت بدون اتصاف به صفت علیت ممکن است باشد ولی در آن موقع علیت هنوز محقق نشده است موضوع در آن جا پیدا نشده است. این مسئله ما را به این نکته می‌رساند که در هر جا که آن حقیقت عینی و حقیقت شهودی موجود است در همان نقطه و در همان جا باید حیثیت علی که جنبه مثالی هم هست وجود عینی و وجود خارجی داشته باشد وجود خارجی و وجود عینی به معنای اتحاد و معیت است نه این که وجود در عالم مثال ما یک عالمی را فرض کنیم جدای از

این عالم و آن عالم را اسمش را می‌گذاریم عالم مثال
منتهی خب چشم باطن بین نداریم باید برای دیدن
آن به دنبال وسیله و ابزار باشیم نخیر، در همان جنبه
معلولی خارجی در همان جا آن حیثیت علی وجود
و حضور دارد و وجود خارجی دارد؛ یعنی وقتی که
شما شخصی را می‌بینید که در این حیاط دارد حرکت
می‌کند این حرکت او در این حیاط هم شخص او و
هم حرکت او و هم اطوارش و هم اعراضش همه
آنها به صورت مثالی وجود خارجی دارند منتهی از
آن جایی که خود ما گاهی از اوقات آن وجودات به
اصطلاح غیبی را و وجودات صوری را ما مشاهده
نمی‌کنیم ما نمی‌فهمیم ما فقط به اصطلاح یک
ظاهری می‌فهمیم، اینهایی که نافی روح و نفس
هستند از این انسان و بدن انسان این فرض کنید که
ماده‌گراها اینها چه برداشتی دارند اینهایی که
می‌گویند فرض کنید که روح نیست این مکاتب
مختلف، اگزانسیالیست‌ها و اینها چه می‌گویند؟ اینها
می‌گویند هر چه هست همین ماده است همین
حرکت است همین جنبه فیزیکی خارجی است و

ماورای این چیزی نیست خب همین که الان دارد می‌بیند، ادراک دیگری ندارد بر این که یک واقعیته پشت این مسئله هست که با این چشم تو آن واقعیت را نمی‌بینی بلکه این چشم در این جا وسیله برای انتقال و به عبارت دیگر وسیله وصول و اتحاد با آن حقیقت به اصطلاح مجرد است همین قضیه نسبت به فرض کنید که ما می‌ماند نسبت به عالم مثال ما چشم دیدن عالم مثال را نداریم بلکه عالم مثال وجود خارجی دارد همین وجودی که شما دارید می‌بینید همین مثال است! منتهی بروز و ظهورش به این کیفیت است!

و شما اگر بخواهید این مسئله را یک عمق بیشتری به او بدهید با آن وجود به اصطلاح هر کسی آن وقت دیگر مسائل خیلی در این جا قضایا دقیق میشود و عمیق می‌شود و تمام این سیر طولی شخص در این عالم، همه آنها برای انسان دیگر در مرآئی و منظر او است در آن وضعیت و موقعیت او است. وقتی که امام علیه‌السلام یک خبری را به او می‌دهند بر این که فلان مسئله اتفاق افتاده فلان شخص متولد

شده است فلان مولود به دنیا آمده است اخم می کند و ناراحت می شود نه این که امام علیه السلام یک اطلاعی پیدا می کند از مسائل آینده، با همان مولود همه آنها را الان دارد می بیند یعنی گرچه الان این بچه بچه یک روزه است و این قدر است و فرض کنید که سه یا چهار کیلو وزنش است و فلان ولی همه آنها را الان با این دارد می بیند بزرگ شدن او را دارد می بیند کارهایی که دارد انجام میشود می بیند تمام کارهای او.

امیرالمؤمنین وقتی که در مسجد کوفه نشسته است و دارد صحبت می کند و شخصی می آید و خیلی اظهار محبت و ارادت می کند وقتی نشستند حضرت یک خنده ای می کند و می فرماید که بله می بینم که از همین باب الفیل یکی از لشگرهایی که حرکت می کند به سمت فرض کنید که کشتن فرزند من تو هستی و علم آن لشگر را تو در دست داری کی حضرت این حرف را می زند؟ دهها سال فرض کنید قبل از این مسئله ولی همین الان دارد می بیند می گوید می بینم این که می گوید می بینم چه را دارد

می بیند یعنی با همین چشمم دارم می بینم نه این که رجوع کردم به خودم و نفس خودم و یک مسئله آینده را الان پیش بینی می کنم یا این که به من خبرش را دادند، همین الان دارم می بینم یک لشگری و گروهی از همین مسجد می آید بیرون و پرچم آن به دست تو خواهد بود آن وقت رو می کند و می گوید یا علی چطور می شود حضرت می فرماید همین است دیگر خب همین است دیگر کاریش نمی شود کرد او نمی بیند و حضرت دارد می بیند و عرض کردم مثل افرادی که چشمشان ضعیف است تا این که چشم قوی است آن که چشم ضعیف است دلیل بر این نیست که آن حقایق در جلوی آنها وجود خارجی ندارد وجود خارجی دارد این نمی بیند اگر چشم ده دهم باشد می بیند و اگر حالا بیشتر از ده دهم باشد خب اضافه هم می بیند، هست، این نمی تواند ببیند نور چشمش بیشتر باشد می بیند حقایق همه سرجایشان هستند و هر کدام از جای خودش تکان نمی خورد!

مسئله اطلاع غیب امام این است نه این که

امام به نفس خود رجوع کند و ببرد خودش را در عالم مثال و از این عالم بیاید بیرون و بعد در آن جا مشاهداتی داشته باشد بیاید آن مشاهدات را برای انسان بیان کند برای انسان نقل کند همان جور که الان نشسته دارد با شما صحبت می کند همان جور دارد فردای شما را می بیند؛ یعنی می بیند همین الان که این فردا دارد چکار می کند چطور این که همین این الان دارد صحبت می کند همین این دارد فرض کنید که این مطالب را می گوید چطور این دیگر بردن آن عالم و آوردن و این نقل و انتقالات و این فرض کنید که مهاجرت و اینها نمی خواهد دیگر، دارد نگاه می کند، دارد همین طور شخص را نگاه می کند و می بیند همین طور که دارد نگاه می کند آن را هم با او دارد مشاهده می کند. این مسئله همان به اصطلاح اتحادی است که بین شهادت و بین غیب است که البته اگر این قضیه تقویت پیدا کند نه تنها از عالم مثال و صور مثالیه بلکه به مراتب بالاتر هم انسان عبور می کند و می رود و دیگر در این جا مسائلی مطرح است خیلی خلاصه در این جا قضایایی هست

و بر حسب میزان تجرد و آن قدرت روحی
اشتباهاتی که افراد در مکاشفاتشان دارند مربوط به
این مسئله است، آنهایی که هی وعده آمدن امام زمان
را می دادند و نمی شد و می گفتند که بدا می شود یا
این که وقت تعیین می کردند و نمی شد اینها همه به
خاطر این است که این جای مسئله لنگ می زند، در
همین مرتبه صوری قضیه لنگ می زند که قدرت
اتحاد با آن حقیقت مثالیه را اینها ندارند و بلکه یک
صرف مشاهداتی هست که آن مشاهدات به واسطه
ضعف در مسائل و در عالم تراحم بین عرض می شود
که علل و معالیل در آن جا اینها امکان تقریر و تبدیل
آنها وجود دارد و از آنها این اطلاع ندارد فقط اینها به
صورت مثالیه رسیدند و چون اطلاعی بر آن حقایق
بالا تر ندارند لذا صور مثالیه هم بر آنها اشتباه جلوه
می کند.

تلمیذ: ... یک صورتی را دیده اگر علت آن
یک چیز دیگری باشد چرا معلول به این صورت
جلوه پیدا می کند؟

استاد: آخر این که در این جا دیده است این

نسبت به خصوصیتی است که ممکن است در نفس خود او باشد! فرض کنید که کسی که ناراحتی چشمی دارد یک ضعف دارد هستند بعضی ها که رنگها برای آنها یکی از ناراحتی های چشمی این است که فرض کنید که عدم تشخیص الوان و اینها است بعضی از ناراحتی های چشمی این است که رنگها قابل تجزیه نیستند و فقط افراد را سیاه و سفید اینها می بینند این برگشتش فقط به خود ضعف وجودی خود آن شخص است! چون آن ضعف وجودی است و نمی تواند به اصطلاح عبور کند آن صوری را که در عالم به اصطلاح تزاحم و کیفیت تحول و تبدل، آن صور از گردونه خارج شدند تاریخ مصرف آنها گذشته آمدند بیرون، صور دیگری به واسطه آن اتصال با ملکوت جایگزین شده است آن صور را مشاهده می کند آن بعضی را نمی تواند ببیند وقتی آنها را مشاهده کند خیال می کند این واقعیت دارد می گوید که آقا فرض کنید که در سال فلان امام علیه السلام ظهور می کنند در حالتی که سال فلان می آید و پانزده سال و شانزده سال و هفده سال و

بیست سال هم می‌گذرد و هیچ خبری هم نیست نه این که امام علیه‌السلام فرض کنید که در آن موقع می‌بایستی ظهور کند، نخیر، در آن جا یک مسائل و جریاناتی اتفاق می‌افتد یعنی در آن سال، که احتمال ظهور حضرت را می‌نمایاند! نه این که هست یک وقتی می‌نمایاند یک وقتی که هست یعنی یک شواهد و قراینی در این عالم اتفاق می‌افتد که آن شواهد و قرائن به مرتبه تنجز و فعلیت نمی‌رسد تا این که آن صورت خارجی همان به جنبه ثبات پیدا کند از آن شواهد و قرائن این شخص احتمال می‌دهد حضرت ظهور کنند التفات کردید می‌بیند یک مسائلی آمد تغییر پیدا کرد یک حال و هوایی فرض کنید که آمد عوض شد.

در مسائلی که اتفاق افتاده بود در همین قضایایی که بود بعضی به ضرس قاطع اینها می‌گفتند که فرض کنید که مسئله صورت دیگری به خود می‌گیرد مسائل اتفاق می‌افتد من می‌گفتم نه این هیچ قضایا دلیل بر این مسئله نیست بله آن چه که مسلم بوده است این است که همان طوری که بنده عرض

کردم قطار ریلش عوض شد این مسلم بوده است و
شد دیگر شد دیگر تمام شد و ریلش عوض شد حالا
این کی ایستگاه‌ها را یکی پس از دیگری طی می‌کند
آیا این ایستگاه‌ها فاصله طولانی دارند یا فاصله
نزدیک دارند نمی‌دانم آن اوضاع فرض کنید جهانی
و اینها به چه کیفیت است روند حرکت مردم و
معرفت مردم نسبت به این قضیه تا چه حدودی است
در کل عالم نسبت به ظهور حضرت آنها دیگر دست
ما نیست آنها را دیگر نمی‌توانیم آن چه را که
مشخص خارجی است انسان می‌تواند این مقدار را
درک کند دیگر این حال و هوا حال و هوای ثابت
نیست تمام شد این را می‌تواند بفهمد مطلب را و
جور دیگری قضیه به اصطلاح شد اما این که حالا
بیاییم فرض کنید که بنا را بر این بگذاریم که در فلان
تاریخ فلان مطلب اتفاق خواهد افتاد نه، یک
همچنین این افرادی که می‌آیند و ظهور حضرت را
تعیین می‌کنند به این اشتباه می‌افتند یعنی تا فرض
کنید که در آن عالم خودشان و در عالم مثال خودشان
و مکاشفات خودشان می‌بینند تغییری پیدا شد

می گویند این همان است، نه این همان نیست یک وضعیتی پیش آمد یک سی درصدی آن یک تکانی خورد یک همچنین جلو رفت ولی خب نه این ممکن است ادامه پیدا کند بعد پنج درصد به آن اضافه بشود بعد یکدفعه پانزده درصد اضافه شود بعد بایستد اینها دیگر ما نمی توانیم و خیلی از این قضایا خب اتفاق افتاده دیگر خیلی از این مسائل اتفاق افتاده

در همان زمان سابق که ما بودیم به اصطلاح زمان شاه واقعا کسی در تصورش می گنجید که یک روزی شاه برود یک روزی آن رژیم شاهنشاهی سقوط کند اصلا باور نمی کرد کسی اصلا باور نمی کرد سلطه و هیمنه دستگاه سلطنت و حکومت به نحوی بود که به طور کلی قدرت باور را از انسان گرفته بود یعنی انسان نمی توانست یک همچنین باوری را در خود بیاورد ولو به نحو احتمال و لذا افرادی هم که از اشخاص مسائلی را نقل می کردند این قضیه را خود مرحوم آقای مطهری به پدر ما گفت، بنده هم در آن جا حضور داشتم خود ایشان

وقتی که مراجعت کرده بود از آن سفری که برگشته بود خودش گفت، مرحوم پدر ما به ایشان این مطلب را فرمودند شما میزان باور - من این را به این کیفیت نگفتم تا به حال - میزان باور ایشان را نسبت به این جریانات چقدر ارزیابی کردید ایشان گفتند که خود من این قضیه را گفتم که شما چقدر باور دارید بر این که این مسئله که شروع شده است این ... ایشان گفتند ما این مسئله را شروع کردیم گرچه بعد از سیصد سال این به نتیجه برسد خواهد رسید ولو بعد از سیصد سال عین عبارت آقای مطهری بود به پدر بنده و الا می گفتند خب فردا دیگر همین فردا را دارم می بینم درست شد چطور شد این سیصد سال یکدفعه شد ده روز، پانزده روز، همین شد دیگر یکدفعه چه شد؟ قضیه چطور شد یکدفعه سیصد سال یکدفعه شد ده یا پانزده روز؟! یکدفعه همه چیز به هم ریخت همه دستگاه و پیش بینی ها و قضایا و بگیر و ببند و تانکها و فلان و این حرفها کی باور می کرد این حرفها نبود همه می گفتند یک جوری مسائل با هم توافق می شد با هم نمی دانم یک مسائلی

رد و بدل می شود حالا یک مقداری امتیاز به این یک
مقداری امتیاز به آن دیگر به این کیفیت نباشد.

عموی ما در آن موقع - ما آن موقع مشهد
مشرف بودیم - وقتی انقلاب شد آمده بود در خیابان
و هاج و واج، می گفت جدی یعنی ما باور کنیم ما
وقتی که آن قضیه اتفاق افتاد در همان مشهد آن جا
مشرف بودیم که اتفاقا شبها که می رفتیم زیارت امام
رضا امام رضا خیلی سرش خلوت بود همه مردم در
خیابانها و دیگر پای این مسائل و اینها بودند هفت
نفر در کنار ضریح بودند، هشت نفر، ده نفر، حالا که
فرض کنید که هر وقت مشرف می شویم دستمان به
ضریح نمی رسد آن موقع تمام دستمان را هم پهن
می کردیم باز هم کم هم می آمد گفتم امام رضا خیلی
غریب شدی سرت خیلی خلوت شده ولی بهتر است
بگذار همه اینها بروند در خانه ها خودمان این جا
باشیم هر چه دیگه عقده داریم که دستمان به ضریح
نمی رسد حالا دیگر زیادی هم می آید هر چه دستمان
را پهن می کنیم زیاد هم می آید! واقعا عجیب است
واقعا عجیب است چقدر مردم واقعا عجیب است!

یاد زمان پیغمبر و بله شستن جنازه پیغمبر به به، آدم خیلی مطالب می‌تواند به دست بیاورد حالا یک خرده آن را می‌تواند بگوید بقیه را نمی‌تواند ولی بالاخره مطالبی به دستش می‌آید که میزان معرفت، این همه هی می‌گفتند معرفت به دست بیاورید معرفت به دست بیاورید فهم به دست بیاورید برای این است برای این موقع است که آن اصل و اساس کنار می‌رود و صور جای آنها را می‌آید می‌گیرد، صورتها، پرده‌ها می‌آید جای آن را می‌گیرد اصلا امام رضایی دیگر در کار نیست، امام رضا کیست؟ گنبدش را که دارد صحن و سرایش که هست به جایش.

بله، یک شب می‌رفتم حرم همین پارسال بود کی بود که این یک فیلم نشان می‌دادند در تلویزیون همان شبها، فیلم کی بود؟ حضرت یوسف، فیلم حضرت یوسف را نشان می‌دادند در تلویزیون نمی‌دانم هر شب بود یا هر هفته بود؟ هر هفته بوده، نمی‌دانم چه شبی بود خلاصه در مشهد ما که تلویزیون نداریم تا از اینها بهره‌مند شویم! از این

فیوضات!، یک روز یکی آمد در خانه ما گفت
نمی دانم من از کجا آمدم نظر شما راجع به برنامه
تلویزیون گفتم ما اصلا تلویزیون نداریم گفتم چیزی
که من ندارم چه بگویم گفت حالا یک چیزی بگوی
گفتم برو آقا دیگر برو پی کارت می گویم تلویزیون
ندارم هی می گوید آقا بگو، بعد من یک شب مشرف
می شدم حرم دیدم که چند نفر دارند با هم می آیند
اصفهانی هم بودند اصفهانی داشتند با هم حرف
می زدند آن می گفت بیا برویم حرم و می گفت بیا
برویم و دعوا می کردند که خب بابا برویم حرم فیلم
از دستمان می رود، فیلم از دستمان می رود و این
حرفها گفت که نه اول فیلم را تماشا کنیم بعد سر
فرصت برویم حرم گفت می رویم زود برمی گردیم
دیگر هم زود زیارت می کنیم و برمی گردیم خلاصه
دویدند دویدند که زود بروند یک حرمی و زیارت
بکنند الفرار به سمت فیلم. خب این زیارت مردم
است این هم زیارت مردم است؛ یعنی یک امام رضا
را با یک فیلم می فروشند.

اینها چیزهایی است که ماها و شماها همه باید

روی این مسائل برنامه ریزی کنیم یعنی وضعیت خودمان را ارتباط خودمان را میزان توقع خودمان را از مردم، از افراد، از اشخاص، حالا اینهایی که این جوری بودند نه این که بچه بودند بابا سنشان پنجاه سال بود چهل، پنجاه سال بودند یکی از آنها جوان بود ولی دو یا سه تای آنها مسن بودند یعنی معلوم بود اهل زیارت و فلان و این چیزها هم هستند نه این که ...

همین است همین است یعنی این، این همانی که تقی به توقی بخورد زیارت را ول می کند بلند می شود برود دنبال این که ببیند چه خبر است این همانی است که فرض کنید یک حال و هوایی پیدا شود آن اصل را فراموش می کند التفات می کنید مسئله را فراموش می کند چند روز پیش مشرف شدم حرم و گذرم افتاد به صحن، اسمش صحن چیست؟ مسجدالاقصی، قدس، اسمش را گذاشته اند قدس!! یادم است یک وقت با مرحوم آقا که داشتیم مشرف می شدیم گذرمان به این جا افتاد فرمودند: این اسم گذاری اهانت به حضرت است اهانت به حضرت

است که در کنار این گنبد و بارگاه انسان قدس را
بیاورد و در این جا ارائه بدهد معنایش این است
دیگر یعنی اهمیت دادن به این شما خیلی جاها را
می توانی قدس بگذاری چرا در کنار صحن و سرای
علی بن موسی الرضا باید این اسامی بیاید قدس و
نمی دانم فلسطین بیاید؟ مگر اسامی ائمه قحط است
خب چرا این را فرض کنید صحن الجواد
نمی گذارید؟ صحن الکاظم نمی گذارید؟ چرا این را
صحن موسی بن جعفر نمی گذارید؟ چرا صحن امام
سجاد نمی گذارید؟ چرا صحن امام هادی
نمی گذارید؟ چرا نباید اینها باشد؟ چرا باید ذهن یک
زائر وقتی که ... می بیند می خواهم چه بگویم؟ دقت
کنید به آن نکته ایشان این را می خواستند بگویند
زائری که می آید می خواهد برود به سمت امام رضا
یک دفعه می پیچندش به سمت قدس، عین موشک،
خب این به این سمت دارد می آید، این دارد به این
سمت می آید، نه آقا همه یکی است!! دیگر چه فرق
است؟! این همان است! اگر همان است پس چرا آن
را برداشتی گذاشتی این جا؟! چرا این را نمی برند آن

جا بگذارند؟ چرا امام رضا را نمی‌برند آن جا بگذارند؟! چرا فرار می‌کنند از امام رضا؟ ولی آن جا را برمی‌دارند می‌آورند این جا، این چه قضیه‌ای است؟ آن که دارد می‌آید به سمت امام رضا فقط باید به سمت امام رضا بیاید، من حتی رفقای که می‌آیند می‌گویند که ما رفتیم زیارت امام رضا سر قبر مرحوم والد هم رفتیم می‌گویم برای چه ایشان را کنار امام رضا می‌گذارید؟ برای چه می‌گذارید؟ امام رضا و نداریم، ما واو نداریم، این واو حرف عاطف در این جا غلط است، انسان هر جایی که حرف عاطف نمی‌تواند بیاورد ما زیارت امام رضا رفتیم و همین طور هم سر مزار مرحوم آقا رفتیم گفتم واو نیاورید، بگویند زیارت امام رضا رفتیم تمام شد، سر مزار مرحوم آقا رفتی خب رفتی، بنده این دفعه سر مزار ایشان نرفتم، حال نداشتم، شلوغ بود، زنها بودند گذرم از جای دیگر بود، نتوانستم بروم، حالا بزنم در سرم که چی این زیارتم نیمه کاره مانده! مگر من می‌توانم برخلاف آن چه که همین بزرگان به ما تعلیم دادند عمل کنم؟ نمی‌توانم، همه این قضایای آنها

جور دیگری بوده است شنیدید، دیدید، در کتاب خواندید، از زبان خودشان شنیدید کسی که آن جور در ارتباط با امام رضا صحبت می کند آن وقت انسان باید حالا بیاید بگوید ما زیارت امام رضا رفتیم و، اینها غلط است کسی که به زیارت امام رضا می رود دیگر قدس و مدس و اینها نباید در ذهنش بیاید امروز قدس است فردا نمی دانم کجاست و پس فردا فلسطین است نمی دانم دو روز دیگر ونزوئلا است چهار روز دیگر پکن است نمی دانم از این چیزهایی که خلاصه همین جور داریم می شنویم، چه می کنیم، فلان می کنیم اینها را بردارد بیاورد جزو این قضایا و اینها قرار بدهد.

آخر اینها تشخیص‌هایی است که این تشخیصها را اولیاء خدا فقط می توانند بدهند آنها می توانند درک کنند که این ولایت در چه جایگاهی قرار دارد و سایر مسائل در جایگاه خودشان قرار دارند ما تخطئه نمی کنیم بیت المقدس را، قدس را تخطئه نمی کنیم، پدر ما هم حتی آن جا رفته، آن جا را رفته زیارت کرده است، قبل از این که اسرائیل و

یهود بیایند آن جا را بگیرند در آن سفری که رفته بودند چند روزی یک هفته یا چهار یا پنج روزی هم بیت المقدس بودند زیارت کردند ولی هر چیزی جای خودش را دارد خیلی هم تعریف می کردند می گفتند چه شهر نورانی است اتفاقا، خب انبیاء بودند آن جا همه پیغمبران بودند، اولیاء بودند، بزرگان بودند، باید هم این طور باشد، آثار وجودی ایشان همین است، ولی تمام اینها در مقابل امام رضا صفر است! نه یک، صفر است، صفر است، صفر است، صفر است، صفر، آن وقت این صحیح است که انسان ... من داشتم می رفتم حرم اصلا به زبانم نمی آمد بگویم که آقا این صحن قدس از کجاست؟ چون راه را بسته بودند گفتم این صحنی که بغل است، به زبانم نمی آمد، نمی توانستم بگویم، گفتم این صحنی که بغل است. بزرگان این مسائل را این طور دقیق رعایت می کردند و به این نحوه به ما یاد می دادند که چه جور باید باشیم، زندگی ما باید چه جور باشد، فهم و معرفت ما باید چه جور باشد، و نسبت به اشخاص، نسبت به اشخاص باید به چه کیفیت

باشیم، این پایه‌ای که برای انسان در نفس به وجود می‌آید آن وقت آن پایه می‌تواند مطالب را دیگر خوب ارزیابی کند، آن چه را که دور و برش می‌گذرد آنها را می‌تواند به اصطلاح خوب ارزیابی کند والا مردم همین هستند.

نکته‌ای که اضافه بر این مسئله در قضیه مثل افلاطونیه به چشم می‌خورد که بر آن اساس این مطلب شکل گرفته آن عبارت است از یک حقیقتی است که این حقایق نوعیه خارجی به واسطه اتصالشان که اینها در قالب اشیاء جزئی هستند در قالب وجودات جزئی هستند در قالب هویات جزئی هستند اینها به واسطه ارتباطشان با آن کیفیت شکل گیری که از اراده پروردگار به یک شکل منسجم، آن در خارج ظهور پیدا می‌کند آن شکل منسجم عبارت از نفس ناطقه است آن شکل منسجم عبارت است از نفس صاهله است آن شکل منسجم عبارت است از نفس نائقه هر کدام از این اشکال منسجم، صورت حماریت، صورت بقریت، صورت ابلیت، صورت نملیت، صورت اسدیت، این صورتهای مختلف که

این اشکال جزئیة از او هستند اینها تمام مرتبط می‌شوند به یک صورت کلی که آن نفس ناطقه کلی که به صورت انسان است آن نفس غیر ناطقه حیوان دیگر است و همین طور که بر آن وزان این شیء خارجی صورت پیدا می‌کند به اعراض مختلفه خودش به طوری که می‌گویند یک اثر انگشت در خارج یکی نخواهد شد یک نمی‌دانم فرض کنید که آن کیفیت این صورت به اصطلاح چشم در خارج یکی نخواهد شد دو تا عین هم به دنیا بیایند اینها یکی نخواهد شد این صورتهایی که در این جا به شکل مختلف می‌آید همه اینها یک اختلاف عرضی دارند و یک اشتراک ذاتی دارند آن اشتراک ذاتی آنها، همان است که آنها را به این صورت درمی‌آورد آن اختلاف عرضی همان است - این را که من دارم عرض می‌کنم در لابه لای کلمات اینها نیست این را خود بنده از مطالبی که بزرگان در کتب عرفان نظری خودشان مطرح کرده اند از آن جا نقل می‌کنم - آن اشتراک اشتراکی است که آن کیفیت ذات آنها را آن قوام می‌بخشد و آن اختلاف هم همان خصوصیات

خارجی و اعراض خارجی را. لذا شما می‌بینید بسیاری از بزرگان اختلاف هویت اشیاء را اختلاف ذاتی نمی‌داند به خاطر این مسئله است که اینها می‌گویند که این اختلاف اختلاف فقط در عرض است اما در واقع یک هویت خارجی بیش نیست که البته ما تا حدودی با این مسئله موافقت داریم اما نکته اصلی این است که آن حقیقتی که آن حقیقت نفس ناطقه‌ای که از آن نفس ناطقه این نفوس ناطقه جزئی به وجود می‌آید آن یک جنبه سعی و کلی دارد که آن جنبه سعی و کلی اقتضای اشمال صور مختلفه الاعراض را در آن وجود صورت کلی اشمال را حائز است، به آن صورت کلی می‌گویند مثال افلاطونی.

یعنی آن صورت کلی که آن صورت کلی که حالا ما به عبارت دیگر اصطلاح را عوض کنیم برگردانیم به مقام واحدیت که مقام واحدیت جامعیت در استجماع اراده‌های مختلف نسبت به ظهورهای مختلف هست در این مقام واحدیت همه چیز جمع است یکی از آنها نفس ناطقه است کدام

نفس ناطقه؟! همین نفس ناطقه کلی که مبدأ می شود
برای نفوس ناطقه همه اشیاء، در همین مقام
واحدیت فرض کنید که نفس غیر ناطقه کلیه وجود
دارد در همین واحدیت فرض کنید نفس ناطقه ...
وجود دارد و امثال ذلک که اینها هر کدام برای
خودشان یک جنبه سعی و جنبه اطلاقی دارند که از
آن جنبه سعی و اطلاقی است که آن هویت های
خارجیه نشأت می گیرد و می آید آن صورت با
حقیقت مجرده تناسب و تسانخ دارد تسانخ آن صور
خارجی به خاطر همان صورت کلی است که این در
این جا این است البته در این جا ما می توانیم این
مسئله را دیگر در قسمت تبیین و تفسیر مسئله
ولایت ما می توانیم به آن جنبه ما ببریم که این قضیه
ولایت و صورت کلیه در نفس ناطقه به اضافه صور
کلیه دیگر همه آنها باز در یک نقطه اشتراک دارند که
این مسئله می رود بالاتر از مثل افلاطونیه از آن جا
یک قدم بالاتر می گذارد و آن عبارت است از همان
حقیقت نقطه مرکز واحدیتی که از آن نقطه تمام
بروزات و ظهورات تحقق پیدا می کند به شکل مثل

و از مثل به صور خارجیه و به هویت خارجی، آن نقطه اسمش ولایت است یا نفس النبی است یا این که آن اول ما خلق الله است صادر اول است و امثال ذلک که در آنجا این به این کیفیت ترسیم پیدا می کند پس هم به شکل فلسفی مسئله به آن کیفیت به آن جا می تواند برسد از نقطه نظر حقیقت وجود و مجرد وجود و اختلاف اعراض در وجودات خارجی و هم از نقطه نظر شهودی و هم از نقطه نظر مبانی منقوله از دلایل نقل به این مسئله ما می توانیم دسترسی پیدا کنیم و همه را در یک نقطه می توانیم توجیه کنیم

تلمیذ: مسئله مثل افلاطونی که شما بیان

کردید مسئله نزول اسماء است از مرتبه واحدیت؟

استاد: بله

تلمیذ: این که فرمودید

استاد: بعد از مرتبه واحدیت در خود مرتبه

واحدیت نیست

تلمیذ: خود مرتبه واحدیت ...

استاد: ببینید در مرتبه واحدیت خب در آن جا

استجماع همه صور است به آن اعیان کلیه خودشان

تلمیذ: همان کلی که نزول می‌کند آن جا

ظهور مثل افلاطونی است

استاد: بله بله

تلمیذ: در این مرتبه

استاد: در این مرتبه بله

تلمیذ: که بالاتر از این دیگر افلاطون ندیده

استاد: نخیر ندیده نه نه، بالاتر از واحدیت هم

که ما نداریم یعنی همان حقیقت واحدیت عبارت

است از همان به اصطلاح نفس رسول الله که آن نفس

رسول الله که آن مرتبه به اصطلاح انسانی است در

آن مرتبه عالیه انسانی، شما همه موجودات را

می‌توانید مشاهده کنید این که نفس ناطقه انسان

قابلیت استجماع اسماء و صفات است برای همین

مسئله است این نیست که فقط حاکی از خودش

باشد حاکی از حمار هم است حاکی از بقر هم هست

حاکی از ابل هم هست حاکی از فرض کنید که جن

هم هست حاکی از انس هم هست حاکی از جماد

هم هست حاکی از نبات هم هست این نفس ناطقه

که می‌تواند حکایت کند چه چیزی در او هست که

به واسطه او این جنبه حکایی قرار دارد؟! آن عبارت
است از همان حقیقت واحدیتی که در نفس رسول
الله هست و به واسطه او در هویت‌های انسانی قرار داده
شده است بقیه نیست

تلمیذ:؟!!

استاد: بله بله همین است قطعاً دیگر آن کسی
که عبور می‌کند و به آن مقام هو می‌رسد که عرض
کردم مقام احدیت است آن به همان حقیقت توحید
و فنای ذاتی می‌تواند اتصال پیدا کند ولی وقتی که
در مقام اسماء است آن چطور می‌تواند به آن نقطه
واحد برسد؟! این که خودش در اسم گیر است آن
اسم جامع را که هنوز پیدا نکرده است آن اسم جامع
پیغمبر است ولایت پیغمبر است و آن کسی که خب
می‌تواند به این قضیه برسد

تلمیذ:؟

استاد: بله دیگر

تلمیذ:؟

استاد: نه همان است در واحدیت است

تلمیذ:؟

استاد: ببینید ما بعد از واحدیت دیگر چیزی نداریم هر چه هست واحدیت است منتهی خود واحدیت مراتب دارد شما همین که می گوید خدا از مقام هوهویت خارج شد تمام شد دیگر همین حالا که این تمام شد آیا به یک مرتبه ظهور است نه، هزاران ظهور همین مراتب دارد و همه اینها را به آن واحدیت می گویند ما بعد از واحدیت چیزی دیگر نداریم یعنی وقتی که ظهور شد، دیگر شد، چیزی دیگر بعد از ظهور به عنوان غیب نیست که به عنوان آن غیب ما اسم واحدیت را از او برداریم و اسم دیگر بر او بگذاریم ولی خود واحدیت یعنی رأس الواحدیت لذا محی الدین در این جا دارد نقطة الوحده بین حقیقة الاحدیة و الواحدیه آن حلقه اشتراکی که ربط می دهد واحدیت را به احدیت یعنی او سر آن قمه آن سر نقطه آن نقطه وحدتش که بزنی آن می رود در هوهویت آن سرش نفس پیغمبر است؛ یعنی همان مرتبه نزول هوهویت می شود نفس پیغمبر که در رأس است حالا که این تحقق پیدا کرد آن وقت بعدش دیگر هست مثل افلاطونی بعدش

شروع می‌شود نمی‌دانم فرض کنید که صور جزئی

می‌آید در عوالم مختلف دیگر شکل پیدا می‌کند

تلمیذ:

استاد: بله

تلمیذ:

استاد: حالا عرض می‌کنم حالا می‌رسیم حالا

بنده اول آمدم این یک صورتی بدهم به مسئله

افلاطون یک صورت تقریبی گرچه اینها در اسفار

نیست اینها در به اصطلاح این جا نیست و خب ما

یک مقداری در این جا چاشنی شهود را به این مسئله

یک قدری اضافه کردیم به اصطلاح و لذا با همان

تقریری که عرض کردم که در جنبه علیت و معلولیت

بین مثال و اینها که اصل مسئله و قضیه روشن شود

و بعد آن وقت اشکالی که خود افلاطون دارد که البته

خب افلاطون نسبت به این مطالب خب شاید هنوز

یا نخواستند ایشان بیان کند یا این که بالاخره مطالبی

شاید قابل عرض باشد

تلمیذ: علت این که بعضی از اعداد در

ریاضیات صورت منحصر به فرد دارند ...

استاد: ن آن جا بگذارند چرا امام رضا را نمی
بله دیگر این هم یک چیز جامع بین خودش و بقیه
است که در این جا آن فقط می تواند حلقه رابط باشد
مثلاً عدد p بخصوص

تلمیذ:

استاد: شبیه سازی است

تلمیذ:

استاد: بله

تلمیذ:

استاد: روی این قضیه فتوحات خیلی در
جاهای مختلفی خیلی در قضایا این را نقل می کنند
در فتوحات خصوصاً، در تمهید اشاره دارد ولی چیز
ندارد این جاها خیلی بر مسئله محی الدین خیلی
اصرار دارد پافشاری دارد در این

تلمیذ: شبیه همین مسئله که در ... منتهی این

زبان به اصطلاح ...